

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عدم تکذیب دجال:

بحث ما در مورد دجال بود، نکاتی را تا به حال در مورد دجال بیان کردیم. یکی از نکاتی که در مورد دجال است، ولو اینکه ثمره عملی ندارد، یعنی فایده‌ی چندانی هم برایش مترتب نیست، کما اینکه بر علم به بقیه‌ی خصوصیات آن هم به خصوصیاتش ثمره‌ای مترتب نمی‌شود فقط آن مقداری که مسلم است بر حسب بحث گذشته، کسی حق ندارد دجال را تکذیب کند. یکی از مسائلی که مسلم است و زمان رسول خدا(ص) به او تأکید شده قضیه‌ی دجال است و آن روایات را ملاحظه فرمودید که در تعبیرات وارد شده که «من کذب بالدجال فقد كفر» کفر را هم معنا کردیم. اصل اعتقاد به این معنا لازم است بین شیعه و سنی هم در اصل این اختلافی وجود ندارد ولو اینکه اهل سنت معتقدند دجال در همان صدر اسلام متولد شده و هنوز هم حی و یرزق إلی أن یخرج، یکی از عجایب در مورد اهل سنت همین است که اینها اعتقاد ما را راجع به ولادت حضرت حجت (عج) انکار می‌کنند، (یعنی عوام از علمایشان و الا خواص از علمایشان قبول دارند) اما از آن طرف مسئله‌ی اینکه دجال در همان زمان امیرالمؤمنین(ع) بوده و الآن هم حی یرزق إلی أن یظهر این را می‌پذیرند. اگر در مورد دجال شما این را می‌پذیرید درباره خود حضرت چرا اصل ولادت ایشان را بعضی‌هایشان انکار می‌کنند؟ علی‌ای حال در کتب اهل سنت بحث دجال مفصل‌تر از کتب شیعه آمده، آنها یک چنین اعتقادی دارند اما اعتقاد ما این است که نه، دجال در آخرالزمان متولد می‌شود و هنوز هم نیامده، این یکی از نقاط افتراق شیعه و سنی در قضیه‌ی دجال است.

محل خروج دجال:

یکی از بحث‌هایی که درباره دجال است این است که از کجا خارج می‌شود؟ این هم در کتب اهل سنت مختلف آمده و هم در کتب شیعه مختلف آمده، در کتب شیعه عمدتاً در کمال الدین صدوق آمده، دیگران هم مثل مرحوم مجلسی در بحار از کمال الدین گرفته: در جلد دوم کمال الدین صفحه 525 می‌گوید «حدثنا محمد بن ابراهیم بن اسحاق قال حدثنا عبدالعزیز بن یحیی الجلودی بالبصرة قال حدثنا الحسين بن معاذ حدثنا قیس بن حفص قال حدثنا یونس بن ارقم عن ابی سيار الشیبانی عن الضحاک بن مزاحم عن النزال بن سبره» که قبلاً عرض کردم نزال بن سبره در بین علمای عامه مورد قبول و احترام است ولی در کتب رجالی شیعه اسمی از او نیست! بعضی گفتند از اصحاب امیرالمؤمنین(ع) بوده. «قال خطبنا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) ... یرج من بلدة يقال لها إصفهان من قرية تعرف باليهودية...»^[1] دجال از قریه‌ای از اصفهان که به نام یهودیه که حالا مثلاً محله‌ی یهودی‌نشین باشد در اصفهان خارج می‌شود، این یک روایت که از امیرالمؤمنین(ع) است.

در بصائر الدرجات می‌گوید «حدثنا معاوية بن حکیم عن شعيب بن غزوان عن رجلٍ عن أبی جعفر(ع) قال دخل علیه رجلٌ من

أهل بلخ فقال له يا خراسانی تعرف وادی کذا وکذا» امام باقر به او فرمود ای خراسانی، خراسان آن موقع بلخ و ... را هم شامل می‌شده، اسم یک محلی را فرمودند، «قال: نعم» یک دره‌ای، یک بیابان یا محلی بود، «قال له تعرف صدعاً فی الوادی» نشانه‌ای دادند که در آن وادی یک شکافی وجود دارد، یک سنگی که وسط ترک بردارد را صدع می‌گویند «من صفته کذا و کذا، قال نعم، قال من ذلک یخرج الدجال»^[2] از آنجا دجال خارج می‌شود.

اینها دو تا روایت مختلف است که یکی مربوط به خراسان و دیگری مربوط به اصفهان است؛ حالا آیا این اصفهان مراد همین اصفهان امروزی است که ما داریم؟ در بعضی از تعابیر دارد «أصبهان» احتمال می‌دهیم، حالا این را باید در تاریخ خراسان آن زمان [زمان ائمه] محلی به نام اصبهان بوده، نه اینکه بگوئیم این اصبهان یا اصفهان همین اصفهان فعلی است که الآن به عنوان یک استان مهم کشور است، بعید نیست. این را باید در تاریخ خراسان فحص کرد، این همه شهر و روستا و قریه، مخصوصاً در آن زمان که خراسان خیلی وسیع بوده، بلخ و ... را هم شامل می‌شده. در کتب اهل سنت که حالا روایتش را می‌خوانیم دارد «اصبهان» ممکن است اصبهان است و نه اصفهان! اصبهان هم یک جایی در خراسان باشد، این احتمال بعید نیست، البته یکی از آقایان جلسه‌ی گذشته به من گفتند کسی یک کتابی نوشته، تحقیق کرده و اثبات کرده که مراد از اصفهان در این روایت همین اصفهان فعلی است، ولی من بعید می‌دانم، این یک قریه‌ای از خراسان است و جمع بین روایاتش هم این است. همین اختلافی که در روایات شیعی است در روایت اهل سنت هم هست، یعنی جمعش این است که بگوئیم این اصفهان جزء خراسان است و نتیجه‌اش این است که بگوئیم این اصبهان جزء خراسان است و این اصفهان فعلی نیست! این جمع ظاهری روایات است.

در کمال الدین روایت دیگری نقل می‌کند: «حدثنا الحسين بن احمد بن ادریس قال حدثني أبي قال حدثنا ابوسعید سهل بن زیاد الآدمی الرازی» که این سهل بن زیاد خیلی از رجالیین او را تضعیف می‌کنند ولی ما در محل خودش سهل بن زیاد آدمی را توثیق کردیم. مرحوم آقای خوئی تضعیفش می‌کنند «قال حدثنا محمد بن الآدم الشیبانی عن ابیه آدم بن ابی ایاس قال حدثنا المبارک بن فضاله عن وهب بن منبه رفعه عن ابن عباس قال قال رسول الله(ص) ... جاء فيه و ظهور الدجال یخرج بالمشرق من سجستان...»^[3] این هم یک روایت دیگری است که دجال از سجستان ظهور می‌کند. برخی می‌گویند سجستان مُعَرَّب همین سیستان است، من به برخی از کتب لغت مراجعه کردم همان احتمالی که ما در مورد اصبهان دادیم که اصبهان یکی از شهرهای خراسان باشد در مورد سجستان این را آورده در لغت، در ذهنم می‌آید در لغتنامه دهخدا [که آقایان با این لغتنامه کار کنید چون کتابی است که در این جور موارد کتاب خیلی خوبی است] می‌گوید سجستان مُعَرَّب سیستان است، آن وقت خصوصیاتش را می‌گوید که ولایت و ناحیه‌ی بزرگی است، گویند نام بلوکی است و نام شهرش زرنج و با هرات ده روز فاصله دارد، زمین ریگزار و اتصالاً باد می‌وزد. می‌گوید اسم شهری از شهرهای خراسان است، یعنی سجستان یک شهری از شهرهای خراسان است پس با آن روایتی که می‌گوید دجال از خراسان خروج می‌کند به راحتی جمع می‌شود. آن وقت بگوئیم در سجستان یک قریه‌ای وجود دارد به نام اصبهان.

در معجم البلدان در لغتنامه دهخدا می‌گوید اصل سیستان، سَکِستان بوده که گاف تبدیل به جیم شده و سجستان شده، یعنی اگر سوال کنید که سجستان سیستان است این است که خود سیستان سگستان بوده، حالا شاید محلی بوده که این حیوان خیلی فراوان بوده، که بعد گاف تبدیل به جیم شده و بعد هم سجستان شده سجستانی.

پس اینکه در روایات خودمان این سه مورد آمده جمعش خیلی روشن است فقط باید در اصبهان یک مقداری در کتب لغت قدیم فارسی مراجعه کنید، من لغتنامه دهخدا را دیدم در اصبهان خیلی بود، مجالی نشد که یکی یکی همه‌اش را بخوانم. احتمال خیلی نزدیک می‌دهم که اصبهان قریه‌ای از سجستان باشد و سجستان هم جزء خراسان.

و 150، سند هم نقل می‌کند. در کتب خود ما یا از امیرالمؤمنین (ع) بود یا از امام باقر و یا از خود رسول خدا (ص)، اما در کتب اهل سنت چند روایت فقط از ابی‌بکر نقل می‌کند! می‌گوید «یزید بن هارون عن سعید عن قتاده عن ابن المصیب عن ابی‌بکر قال یخرج الدجال من خراسان» یا در بعضی از تعبیرش دارد من قبل المشرق من أرض یقال لها خراسان». در مُسند احمد بن حنبل جلد 1 صفحه 4 به یک سند دیگری از ابوبکر نقل می‌کند، در همین الملاحم و الفتن صفحه 149 از ابوبکر نقل می‌کند «یخرج الدجال من مرو» بیشتر روایات روی خراسان و مرو است و نه روی اِصبهان، اگر واقعاً همین اصفهان فعلی بود در زمان ائمه ما در میان روایات بعضی از روایات داشتیم که عنوان اصفهانی را داشتند، معلوم می‌شود که همان مورد اصفهان از خراسان آن زمان جدا بوده و خیلی بعید است که بگوئیم خراسان اینقدر دایره‌اش وسیع بوده که اینجا را هم شامل می‌شود. در نتیجه باید همین حرف را بزنیم که عمدتاً دجال از خراسان، مرو، در این روایت دارد یخرج الدجال من مرو من یهودتا، یهودتا یعنی محله‌ی یهودیه، محله‌ای که یهودی نشین است.

در معجم کبیر طبرانی جلد 18 صفحه 155، در مجمع الزوائد هیثمی جلد 7 صفحه 339 که آن هم از معجم طبرانی نقل می‌کند، در کنز الامال هم از طبرانی نقل می‌کنند، می‌گوید حدثنا محمد بن حیات الجوهری الاهوازی، حدثنا محمد بن منصور نحوی الاهوازی، حدثنا عن یونس بن عبید عن حسن عن عمران بن حصین، قال قال رسول الله (ص) یخرج الدجال من قِبَلِ اِصبهان، اینجا اصفهان نیست! و عرض می‌کنم قریه‌ای که در خراسان و از قُراء سیستان یعنی سجستان است، این اِصبهان آمده نه اِصفهان، نزدیک بودن این دو کلمه یک مقداری باعث اشتباه بعضی‌ها شده.

تنها چیزی که در کتب اهل سنت هست و در کتب ما نیست این مطلب است؛ در مصنف عبدالرزاق جلد 11 صفحه 396 «عن معمر عن محمد بن شبيب عن العریان بن الیهثم قال وفدتُ علی معاویة» گروهی پیش معاویه رفتیم می‌گوید وقتی ما پیش او بودیم «دخل علیه رجلٌ علیه طمران» طمر به جامه کهنه می‌گویند، البته به معنای اسب بلند قد هم می‌گویند ولی ظاهر روایت این است که مرد ژولیده‌ای که لباس کهنه‌ای داشت وارد شد «فرهَّب به معاویة و اجلسه علی السریر» معاویه خیلی احترامش کرد و روی تخت کنار خودش نشاند، عریان بن هیثم می‌گوید من به معاویه گفتم این کیست؟ «فقال أما تعرف هذا» تو این آدم را نمی‌شناسی؟ «هذا عبدالله بن عمرو بن عاص، قلت أهذا الذی یقول لا یعیش الناس بعد مائه سنة» معلوم می‌شود در زمان معاویه یک آدم‌هایی بودند که گاهی اوقات حرفهایی از ایشان نقل می‌کردند که ده سال دیگر قیامت می‌شود، نظیر همین حرفی که این اواخر یک پیشگوی آمریکایی مطرح کرده بود، جمع زیادی را به مشکل انداخته بود، اغوا کرده بود! معلوم می‌شود که از اول هم چنین قضیه‌ای بوده. یعنی نظیر قضیه‌ی ظهور حضرت حجت (عج) را در مورد خود قیامت در تاریخ یک عده‌ای پیشگویی می‌کردند که ده سال دیگر قیامت است، صد سال دیگر قیامت است، این می‌گوید به او گفتم تو می‌گوئی که «لا یعیش الناس بعد مائة سنة» صد سال دیگر که بشود مردم زندگی‌شان تمام می‌شود؟ «فأقبل علیه» آمد طرف من «قال أوقلت ذلک أنا» من چنین حرفی زدم؟ گفته نه، «تجدُّهُمُ یعیشون بعد مائة سنة دهرًا طویلًا» یک زمانی طولانی بعد از صد سال می‌مانند «لکن هذه الامة عَجَلَتْ ثلاثین و مائة سنة» گفته 130 سال، یعنی این دهرًا طویلاً هم سی سال شد، گفته من نگفتم صد سال بلکه 130 سال این امت می‌ماند و بعد از آن از بین می‌رود، از این پیشگوها بوده، شاید علت اینکه معاویه او را احترام می‌کرده این است که این سلاطین و حکام بنی امیه که نه عقل و نه دین داشتند، یعنی عقل صحیح، عقل شیطانی داشتند! اینها دنبال همین پیشگویی‌ها هم بودند که فردا چه می‌شود و پس فردا چه می‌شود.

«ثم قال له ممن أنت» این شخص به من گفت تو کی هستی؟ «قلت من أهل العراق، قال تعرف کوثا؟ قلت نعم» گفت محله‌ی کوثا را می‌دانی کجاست؟ گفتم بله، گفت «منها یخرج الدجال» دجال از آنجا خارج می‌شود. حالا این دیگر از اصحاب پیامبر نبوده، خودش یک پیشگویی کرده، آن وقت کوثا در لغت می‌گوید الکوث، معرَب کفش است، کفش شده کوث، من وقتی داشتم این را می‌خواندم یادم افتاد ما وقتی یزد بودیم آنجا به کفش می‌گفتند کُوشا، معلوم شد که کُوش همان کفش است، کوته سرزمین سبزه‌زار و خرم را می‌گویند، سرزمینی که خرمی در آن زیاد است. علی ای حال این احتمال حرف بی‌خودی است که این زده! همان که گفته تمام مردم دنیا بعد از 130 سال از بین می‌روند پیداست که این حرفش هم بی‌خود است.

مجموع را که روی هم بریزیم یعنی إصبهان مال سجستان است و سجستان هم مال خراسان است، این چیزی است که آدم می‌تواند از این روایات به دست بیاورد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] - حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه قال حدثنا عبد العزيز بن يحيى الجلودي بالبصرة قال حدثنا الحسين بن معاذ قال حدثنا قيس بن حفص قال حدثنا يونس بن أرقم عن أبي سيار الشيباني عن الضحاك بن مزاحم عن النزال بن سبرة قال خطبنا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ع فحمد الله عز و جل و أثنى عليه و صلى على محمد و آله ثم قال سلوني أيها الناس قبل أن تفقدوني ثلاثا فقام إليه صعصعة بن صوحان فقال يا أمير المؤمنين متى يخرج الدجال فقال له علي ع أقعد فقد سمع الله كلامك و علم ما أردت و الله ما المسئول عنه بأعلم من السائل و لكن لذلك علامات و هيئات يتبع بعضها بعضا كحذو النعل بالنعل و إن شئت أنبأتك بها قال نعم يا أمير المؤمنين فقال ع احفظ فإن علامة ذلك إذا أمارت الناس الصلاة و أضاعوا الأمانة و استحلوا الكذب و أكلوا الربا و أخذوا الرشأ و شيدوا البنيان و باعوا الدين بالدنيا و استعملوا السفهاء و شاوروا النساء و قطعوا الأرحام و اتبعوا الأهواء و استخفوا بالدماء و كان الحلم ضعفا و الظلم فخرا و كانت الأمراء فجرة و الوزراء ظلمة و العرفاء خونة و القراء فسقة و ظهرت شهادة الزور و استعلن الفجور و قول البهتان و الإثم و الطغيان و حليت المصاحف و زخرفت المساجد و طولت المنارات و أكرمت الأشرار و ازدحمت الصفوف و اختلفت القلوب و نقضت العهود و اقترب الموعود و شارك النساء أزواجهن في التجارة حرصا على الدنيا و علت أصوات الفساق و استمتع منهم و كان زعيم القوم أرذلهم و اتقي الفاجر مخافة شره و صدق الكاذب و أوثمن الخائن و اتخذت القيان و المعازف و لعن آخر هذه الأمة أولها و ركب ذوات الفروج السروج و تشبه النساء بالرجال و الرجال بالنساء و شهد الشاهد من غير أن يستشهد و شهد الآخر قضاء لزمان بغير حق عرفه و تفقه لغير الدين و آثروا عمل الدنيا على الآخرة و لبسوا جلود الضأن على قلوب الذئاب و قلوبهم أنتن من الجيف و أمر من الصبر فعند ذلك ألوحا ألوحا ثم العجل العجل خير المساكن يومئذ بيت المقدس و ليأتين على الناس زمان يتمنى أحدهم أنه من سكانه فقام إليه الأصبغ بن نباتة فقال يا أمير المؤمنين من الدجال فقال ألا إن الدجال صائد بن الصيد فالشقي من صدقه و السعيد من كذبه يخرج من بلدة يقال لها أصفهان من قرية تعرف باليهودية عينه اليمنى ممسوحة و العين الأخرى في جبهته تضئ كأنها كوكب الصبح فيها علقه كأنها ممزوجة بالدم بين عينيه مكتوب كافر يقرؤه كل كاتب و أمي يخوض البحار و تسير معه الشمس بين يديه جبل من دخان و خلفه جبل أبيض يري الناس أنه طعام حين يخرج في قحط شديد تحت حمار أقمر خطوة حمارة ميل تطوى له الأرض منهلا منهلا لا يمر بماء إلا غار إلى يوم القيامة ينادي بأعلى صوته يسمع ما بين الخافقين من الجن و الإنس و الشياطين يقول إلى أوليائي أنا الذي خلق فسوى و قدر فهدى أنا ربكم الأعلى و كذب عدو الله إنه أعور يطعم الطعام و يمشي في الأسواق و إن ربكم عز و جل ليس بأعور و لا يطعم و لا يمشي و لا يزول تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا ألا و إن أكثر أتباعه يومئذ أولاد الزنا و أصحاب الطيالة الخضر يقتله الله عز و جل بالشام على عقبة تعرف بعقبة أفيق لثلاث ساعات مضت من يوم الجمعة على يد من يصلي المسيح عيسى ابن مريم ع خلفه ألا إن بعد ذلك الطامة الكبرى قلنا و ما ذلك يا أمير المؤمنين قال خروج دابة من الأرض من عند الصفا معها خاتم سليمان بن داود و عصا موسى ع يضع الخاتم على وجه كل مؤمن فينطبع فيه هذا مؤمن حقا و يضعه على وجه كل كافر فينكتب هذا كافر حقا حتى إن المؤمن لينادي الويل لك يا كافر و إن الكافر ينادي طوبى لك يا مؤمن وددت أني اليوم كنت مثلك فأفوز فوزا عظيما ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين بإذن الله جل جلاله و ذلك بعد طلوع الشمس من مغربها فعند ذلك ترفع التوبة فلا توبة تقبل و لا عمل يرفع و لا ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيرا ثم قال ع لا تسألوني عما يكون بعد هذا فإنه عهد عهده إلي حبيبي رسول الله ص أن لا أخبر به غير عترتي قال النزال بن سبرة فقلت لصعصعة بن صوحان يا صعصعة ما عنى أمير المؤمنين ع بهذا فقال صعصعة يا ابن سبرة إن الذي يصلي خلفه عيسى ابن مريم ع هو الثاني عشر من العترة التاسع من ولد الحسين بن علي ع و هو الشمس الطالعة من مغربها يظهر عند الركن و المقام فيطهر الأرض و يضع ميزان العدل فلا يظلم أحد أحدا فأخبر أمير المؤمنين ع أن حبيبه رسول الله ص عهد إليه أن لا يخبر بما يكون بعد ذلك غير عترته الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين و حدثنا أبو بكر محمد بن عمر بن عثمان بن الفضل العقيلي الفقيه قال حدثنا أبو

عمرو محمد بن جعفر بن المظفر و عبد الله بن محمد بن عبد الرحمن الرازي و أبو سعيد عبد الله بن محمد بن موسى بن كعب الصيداني و أبو الحسن محمد بن عبد الله بن صبيح الجوهري قالوا حدثنا أبو يعلى بن أحمد بن المثنى الموصلي عن عبد الأعلى بن حماد النرسي عن أيوب عن نافع عن ابن عمر عن رسول الله ص بهذا الحديث مثله سواء. كمال الدين ج : 2 صص : 526-528

[2] - 7- حدثنا معاوية بن حكيم عن شعيب بن غزوان عن رجل عن أبي جعفر ع قال دخل عليه رجل من أهل بلخ فقال له يا خراساني تعرف وادي كذا و كذا قال نعم قال له تعرف صدعا في الوادي من صفته كذا و كذا قال نعم من ذلك يخرج الدجال قال ثم دخل عليه رجل من أهل اليمن فقال له يا يمانى أ تعرف شعب كذا و كذا قال نعم قال له تعرف شجرة في الشعب من صفتها كذا و كذا قال له نعم قال له تعرف صخرة تحت الشجرة قال له نعم قال فتلك الصخرة التي حفظت ألواح موسى على محمد ص. بصائر الدرجات ص : 142

[3] - 1- حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضي الله عنه قال حدثنا أبي قال حدثنا أبو سعيد سهل بن زياد الأديمي الرازي قال حدثنا محمد بن آدم الشيباني عن أبيه آدم بن أبي إياس قال حدثنا المبارك بن فضالة عن وهب بن منبه رفعه عن ابن عباس قال قال رسول الله ص لما عرج بي إلى ربي جل جلاله أتاني النداء يا محمد قلت لبيك رب العظمة لبيك فأوحى الله تعالى إلي يا محمد فيم اختصم الملائكة الأعلى قلت إلهي لا علم لي فقال يا محمد هلا اتخذت من الآدميين وزيرا و أخا و وصيا من بعدك فقلت إلهي و من أتخذ تخير لي أنت يا إلهي فأوحى الله إلي يا محمد قد اخترت لك من الآدميين علي بن أبي طالب فقلت إلهي ابن عمي فأوحى الله إلي يا محمد إن عليا وارثك و وارث العلم من بعدك و صاحب لوائك لواء الحمد يوم القيامة و صاحب حوضك يسقي من ورد عليه من مؤمني أمتك ثم أوحى الله عز و جل إلي يا محمد إني قد أقسمت على نفسي قسما حقا لا يشرب من ذلك الحوض مبعوض لك و لأهل بيتك و ذريتك الطيبين الطاهرين حقا أقول يا محمد لأدخلن جميع أمتك الجنة إلا من أبى من خلقي فقلت إلهي هل واحد يأبى من دخول الجنة فأوحى الله عز و جل إلى بلى فقلت و كيف يأبى فأوحى الله إلي يا محمد اخترتك من خلقي و اخترت لك وصيا من بعدك و جعلته منك بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدك و ألقيت محبته في قلبك و جعلته أباً لولدك فحقه بعدك على أمتك كحقوقك عليهم في حياتك فمن جحد حقه فقد جحد حقك و من أبى أن يواليه فقد أبى أن يواليك و من أبى أن يواليك فقد أبى أن يدخل الجنة فخررت لله عز و جل ساجدا شكرا لما أنعم علي فإذا مناديا ينادي ارفع يا محمد رأسك و سلني أعطك فقلت إلهي اجمع أمتي من بعدي على ولاية علي بن أبي طالب ليردوا جميعا على حوضي يوم القيامة فأوحى الله تعالى إلي يا محمد إني قد قضيت في عبادي قبل أن أخلقهم و قضائي ماض فيهم لأهلك به من أشاء و أهدي به من أشاء و قد آتيتك علمك من بعدك و جعلته وزيرك و خليفتك من بعدك على أهلك و أمتك عزيمة مني لأدخل الجنة من أحبه و لا أدخل الجنة من أبغضه و عاداه و أنكر ولايته بعدك فمن أبغضه أبغضك و من أبغضك أبغضني و من عاداه فقد عاداك و من عاداك فقد عاداني و من أحبه فقد أحبك و من أحبك فقد أحبني و قد جعلت له هذه الفضيلة و أعطيتك أن أخرج من صلبه أحد عشر مهديا كلهم من ذريتك من البكر البتول و آخر رجل منهم يصلي خلفه عيسى ابن مريم يملأ الأرض عدلا كما ملئت منه ظلما و جورا أنجي به من الهلكة و أهدي به من الضلالة و أبرئ به من العمى و أشفي به المريض فقلت إلهي و سيدي متى يكون ذلك فأوحى الله جل و عز يكون ذلك إذا رفع العلم و ظهر الجهل و كثر القراء و قل العمل و كثر القتل و قل الفقهاء الهادون و كثر فقهاء الضلالة و الخونة و كثر الشعراء و اتخذ أمتك قبورهم مساجد و حليت المصاحف و زخرفت المساجد و كثر الجور و الفساد و ظهر المنكر و أمر أمتك به و نهوا عن المعروف و اكتفى الرجال بالرجال و النساء بالنساء و صارت الأمراء كفرة و أولياؤهم فجرة و أعوانهم ظلمة و ذوي الرأي منهم فسقة و عند ذلك ثلاثة خسوف بالمشرق و خسف بالمغرب و خسف بجزيرة العرب و خراب البصرة على يد رجل من ذريتك يتبعه الزنوج و خروج رجل من ولد الحسين بن علي و ظهور الدجال يخرج بالمشرق من سجستان و ظهور السفيناني فقلت إلهي و متى يكون بعدي من الفتن فأوحى الله إلي و أخبرني ببلاء بني أمية و فتنة ولد عمي و ما يكون و ما هو كائن إلى يوم القيامة فأوصيت بذلك ابن عمي حين هبطت إلى الأرض و أديت الرسالة و لله الحمد على ذلك كما حمده النبيون و كما حمده كل شيء قبلي و ما هو خالقه إلى يوم القيامة. كمال الدين ج : 1 صص : 251-252